



پژوهش‌های فلسفی و مطالعات  
پژوهش‌های فلسفی و مطالعات  
پژوهش‌های فلسفی و مطالعات

# وقت چیست و چگونه تلف می‌شود؟

رضا داوری اردکانی  
استاد دانشگاه تهران

کسانی که این نوشته را می‌خوانند شاید در آن علاوه بر ابهام و اجمال، نوعی یأس و بدبینی و حتی نشانه‌های بهانه‌گیری ناشی از کم‌حوصلگی بیابند؛ اما در حقیقت چنین نیست. من حاصل آنچه را که دربارهٔ جامعهٔ جهانی معاصر و وضع توسعه‌نیافتگی آموخته و دریافته‌ام می‌گویم. من بدبین و سوفسطایی و نومید و شکاک و اهل ناله و شکوه و شکایت نیستم؛ بلکه دردی را که به جان آزموده‌ام به اشاره حکایت می‌کنم. اگر حکایت من تلخ است مرا بیخشید که:

مسکین چه کند حنظل اگر تلخ نگوید  
پروردهٔ این باغ نه پروردهٔ خویشم

\*\*\* \*\*

۱. وقت غیر از زمان به معنای نجومی و تقویمی است. بنابراین، اگر مثلاً در اسراف و اتلاف وقت بحث می‌شود، باید دید که معنی وقت چیست و وقت و زمان تقویم را که البته به هم مربوطند نباید با هم خلط و اشتباه کرد. «زمانی» هست که با ساعت یا به طور کلی با حرکت در مکان سنجیده می‌شود. نسبت این زمان با همه کس یکسان است. این زمان، زمان انتزاعی است و در آن فکر و بی‌فکری و عمل و بی‌عملی فرقی ندارند، اما غیر از این زمان انتزاعی، زمان دیگری هست که وقت تفکر و تصمیم و عمل است. اگر این زمان یا وقت نباشد، زندگی مردمان نظام نمی‌یابد و زمانی که با حرکت عقربهٔ ساعت محاسبه می‌شود به کار نمی‌آید. همیشه این معنی را مردمان می‌توانند کم‌وبیش دریابند، اما اکنون در قیاس جهان توسعه‌نیافته با جهان توسعه‌یافته این معنی را به‌آسانی می‌توان دریافت که چگونه زمان ساعت می‌گذرد، اما چرخ کارها کند می‌گردد. در برنامهریزی و تقویم و ارزیابی توسعه طبیعی است که برای هر کاری وقت مناسبی در نظر گرفته شود، چه اگر کارها در زمان خود انجام نگیرد در کار توسعه نکث و توقف پدید می‌آید. برطبق محاسباتی که صورت گرفته است در کشورهای مختلف بازده یک ساعت یا یک روز کار مساوی نیست و گاهی این اختلاف به ده تا دوازده برابر می‌رسد. تالار بزرگ خلق چین در پکن را در مدت یازده ماه ساخته‌اند. در بسیاری از کشورها

شاید در مدت یازده سال هم نتوانند ساختمانی نظیر آن بسازند. می‌گویند - و نمی‌دانم این گفته تا چه اندازه دقیق است - در یک کشور یک کارمند که باید روزی هشت ساعت کار کند بیش از شش ساعت کار مفید انجام می‌دهد و در جای دیگر این رقم از بیست دقیقه هم کمتر است.

یک بار در یک مجلس رسمی از تعطیلی‌های رسمی سخن به میان آمد. می‌گفتند ما تعطیلی زیاد داریم و چون کارمان زیاد و راهمان دراز است بهتر است تعطیلی‌ها را کم کنیم. مقدمات این استدلال ظاهراً درست است. نتیجه‌اش هم گرچه ضرورتاً از مقدمات بر نمی‌آید، دستورالعمل بد و بی‌وجهی نیست. در مقابل این استدلال می‌توان گفت که به فرض اینکه بتوانیم چند روزی از تعداد روزهای تعطیل کم کنیم، چه تغییری ایجاد می‌شود؟ و مگر حاصل یک روز کار چقدر است و کدام کار فوریت دارد که باید برای انجام دادن آن، روزهای تعطیل را به روز کار مبدل کرد؟ در جایی که فقط بیست دقیقه در روز کار مفید انجام می‌شود، ده روز هم که از روزهای تعطیل کاسته شود به اندازهٔ نصف کاری که مثلاً در ژاپن در یک روز انجام می‌دهند، انجام نمی‌شود. پس آیا بهتر نیست به جای اینکه تعطیلی‌ها کم شود به فکر افزایش بازده کار باشیم؟ اگر در کشوری که در روز بیست دقیقه کار مفید انجام می‌شود فکر کنند که این بیست دقیقه را به یک ساعت برسانند، حاصلش افزایش بازده ششصد روز کار در قیاس با وضع موجود است. پس چرا به ششصد روز فکر نمی‌کنیم و در غم شش روز و هفت روزیم؟ پیداست که این استدلال چنان‌که باید مقبول نمی‌افتد و مقدمات آن مورد تشکیک قرار می‌گیرد.

می‌گویند که کارمند ما روزی شش ساعت کار می‌کند، معلم هفته‌ای سی ساعت درس می‌دهد، پلیس و پزشک و کارگر حتی بیش از اینها کار می‌کنند و البته همهٔ اینها درست است. در اینکه کارمندان و کارگران، مدیران و پزشکان و پرستاران و... کار می‌کنند تردید نیست، اما ظاهراً مسئله درست مطرح نشده است. اگر بازده کار کم است و کار سازمان‌های اداری به‌کندی پیش می‌رود یا پیش نمی‌رود، کارکنان و کارگران را نباید مسئول دانست،

## دانش‌آموزان ما در مدارس راهنمایی و در دبیرستان صدها ساعت (قریب به هزار ساعت) زبان خارجی می‌آموزند. اگر در هر یک ساعت یک جمله یاد می‌گرفتند می‌توانستند به آن زبان خارجی حرف بزنند و بنویسند

کارمند و پیشه‌ور و بازرگان و... همه کار می‌کنند. خوبی و بدی کار تا حدی به دانش و مهارت و علاقه شخص آنان بستگی دارد، اما نظام کار را هیچ یک از اینها تعیین نمی‌کنند و نمی‌توانند آن را با نحوه کار کردن خود تغییر دهند. بازده کار از همه حیث تابع این نظام است. نظام مجموعه اجزا نیست که بتوان در هر یک از اجزا نظر کرد و اگر عیبی وجود دارد با رفع آن عیب، کارها را به اصلاح آورد. مسلماً در هر نظامی باید به فکر اجزا هم بود، زیرا آنها هم کُند و فرسوده می‌شوند و اجزای کهنه و فرسوده را باید تعمیر یا تعویض کرد، اما اگر نظم کلی به هم خورد اجزای خوب هم از کار می‌افتند.

۲. معمولاً وقتی از مشکلات و نقص‌ها و راه حل و رفع آنها بحث می‌شود، هر کس از زاویه‌ای به جایی و چیزی می‌نگرد و اگر در آنها عیبی ببیند آن را علت‌العلل همه نابسامانی‌ها تشخیص می‌دهد و اصلاح آن را سفارش می‌کند. نکته این است که این سفارش‌ها را سهل می‌انگارند و فکر نمی‌کنند که تا چه اندازه می‌توان به آنها عمل کرد. اگر سفارشی عملی نباشد باید فکر کرد که چرا آن سفارش ظاهراً موجه عملی نیست. مثلاً می‌گویند روش و نظام آموزش را باید اصلاح کرد تا کشور اصلاح شود. توصیه دیگر این است که وجدان کار به وجود آورد تا اهمال و سستی از میان برود و کارها در مدار درست قرار گیرد. گاهی هم این سخن به صورت این دستورالعمل کلی‌تر درمی‌آید که اخلاق مردم را اصلاح کنیم و درس امانت و صداقت و وطن‌دوستی و راست‌کرداری به آنها بدهیم تا اگر کارگردان کارشان را با صحت و دقت انجام دهند و اگر معلمند خوب درس بدهند و اگر پژوهنده‌اند درست پژوهش کنند و... ظاهراً همه درست می‌گویند و همه این پیشنهادها باید اجرا شود، ولی چه کنیم که اجرا نمی‌شود و راه حل غیرعملی، هرچند خوب و درست و موجه باشد، در حقیقت راه حل نیست.

وقتی برای حل مسائل این همه پیشنهاد خوب وجود دارد و همه آنها باید اجرا شود، قاعدتاً همه زبان‌ها باید گوش هم باشند. اگر همه بگویند و هیچ‌کس نشنود گفته‌ها به چه کار می‌آید؟ آن کس که بیرون گود است عذر

بلکه اگر عیبی هست به نظم و نظام (یا بی‌نظمی و بی‌نظمی) کار باز می‌گردد. به عبارت دیگر، مسئله این نیست که اشخاصی را بازخواست و ملامت کنیم. اگر سیر کارها کند است و به نتیجه نمی‌رسد، باید دید که چرا چنین است. مشکل این نیست که مردم کار نمی‌کنند. اگر حقیقتاً اشخاص بر اثر تنبلی و اهمال کار نمی‌کردند رفع این نقص چندان دشوار نبود، اما درد این است که اشخاص کار می‌کنند اما نتیجه نمی‌گیرند. می‌گویند کارها از روی سهل‌انگاری انجام می‌شود و کمتر پروای محکم‌کاری دارند؛ در صنعت و تکنولوژی به جای اینکه هر چه می‌گذرد ساخته‌ها و فرآورده‌ها بهتر و کامل‌تر شود نقص افزایش می‌یابد. کاری که با سهل‌انگاری انجام می‌شود بیش و کمش تفاوت ندارد. دانش‌آموزان ما در مدارس راهنمایی و در دبیرستان صدها ساعت (قریب به هزار ساعت) زبان خارجی می‌آموزند. اگر در هر یک ساعت یک جمله یاد می‌گرفتند می‌توانستند به آن زبان خارجی حرف بزنند و بنویسند. صدها صفحه تاریخ و جغرافیا می‌خوانند، اما در کنکور که مثلاً حدود کشور و نام کشورهای مجاور را می‌پرسند تعداد کمی پاسخ درست می‌دهند.

در هیچ یک از این موارد فکر نمی‌کنیم که وقت تلف کرده‌ایم و نمی‌پرسیم برای جلوگیری از اتلاف وقت چه باید بکنیم. کسی که وقت را تلف می‌کند و نمی‌داند که چه کرده است و از این بابت تأسف نمی‌خورد، وقت را نمی‌شناسد. همه مشکل در نشناختن وقت و ندانستن قدر آن است. این غفلت را با نصیحت و موعظه نمی‌توان علاج کرد. کم و زیاد بودن وقت کار و افزودن یا کاستن یکی دو روز از تعطیلات هم گره دشواری را نمی‌گشاید. اگر کار معیوب است باید عیب کار را برطرف کرد. کار و کارگر به هم بسته‌اند. کارگر به کار تعلق دارد و کار نشان کارگر را به خود می‌گیرد. پس وقت کار را با ساعت نمی‌توان سنجید و اگر در جایی بازده کار کم است تمام مسئولیت را به عهده کارگر نباید دانست. در اینجا کارگر را به معنی بسیار عام به کار می‌برم و مرادم کسی است که کار می‌کند. مهندس و پزشک و معلم و کارگر و دانشمند و

## مشکل جهان توسعه نیافته این است که مزایای جهان توسعه یافته را می بیند و می خواهد، اما نمی داند از چه راه و چگونه باید به آنها برسد

مناسب خود قرار می گرفت، صد سال جهد برای پیمودن راه توسعه کافی بود که همه کشورهای توسعه نیافته را به مقصد نزدیک کرده باشد، ولی چنانکه می بینیم هنوز تقریباً همه راه ناپیموده باقی مانده است. پس بیندیشیم که چرا از کوشش‌ها و نیت‌های خیر نتیجه مطلوب به دست نمی آید. کم کاری و کمبود امکان‌های مالی مانع مهم پیشرفت است، اما نیندازیم که به صرف فراهم شدن پول و بیشتر کردن ساعات کار مشکل رفع می شود. مگر نمی بینیم که در مواردی وقت و مال بیهوده صرف می شود و کار مهمی صورت نمی گیرد؟ وقتی معلوم نباشد که کار و راه مناسب کدام است و شرایط و لوازم انجام دادن و پیمودن آن کارها و راه‌ها چیست و چه کسانی از عهده برمی آیند، پول به چه درد می خورد؟ معمولاً گمان می کنند که می دانند چه باید بکنند و البته نمونه‌ای که در بیرون پدید آمده و مطلوب قرار گرفته است می تواند جهت سیر را تا حدی معین کند و شاید شوق رسیدن به آن را هم برانگیزد. اما تا اسباب کار و امکانات پیمودن راه فراهم نشود، نتیجه و حاصلی جز حسرت از راه ماندن و پیشرفت نکردن عاید نمی شود. نکته مهم تر هماهنگ بودن یا هماهنگ کردن کارهاست که معمولاً فوق طاقت گردانندگان امور کشورهای توسعه نیافته است. این کار از عهده متخصصان بر نمی آید، بلکه برعهده صاحب نظران زمان شناس است. البته اگر جنبشی از درون یک جامعه آغاز شود آثار آن در همه شئون ظاهر خواهد شد. در این صورت دیگر علم و آموزش از صنعت و تکنولوژی، و مدیریت و رفتار و کردار و معاملات از فرهنگ موجود، و قانون و قانون گذاری از امکان‌های عملی منفک نیست، یعنی بهبود وضع آموزش و دانشگاه و سیستم مالیات و قانون کار و اشتغال و رسوم تولید و مصرف همه با هم هماهنگ می شود.

۳. می گویند اگر چنین است پس اراده و تدبیر ما اثری ندارد و هیچ کس را مسئول نمی توان دانست. ولی نتیجه آنچه گفته شد نفی اختیار و تدبیر نیست، بلکه گزارش و تبیین غیاب و غیبت آن دو یا هدر شدن استعداد مستعدان و حتی از اثر افتادن تدبیر مدبران است. تدبیر و اراده این

می آورد و می گوید من که قدرت و اختیار ندارم. باید پرسید که قدرت و اختیار کجاست؟ آیا وزارت آموزش و پرورش نمی خواهد بهترین آموزش را به کودکان و نوجوانان بدهد؟ سازمان‌های متصدی صنعت و کشاورزی و کار و بازرگانی و مدیریت علاقه‌ای به بهبود اوضاع ندارند؟ اگر آنها قدرت و اختیار دارند پس چرا عمل نمی کنند؟ اگر پای درد دل متصدیان بنشینیم همان حرف‌هایی از دهانشان بیرون می آید که از زبان اندرزگویان بیرون گود می شنویم. آنها در حد توانایی خود می کوشند از امکان‌ها استفاده کنند و می بینیم که همه کارمندان و معلمان و مأموران کشوری و لشکری کار می کنند و اگر افراد و اشخاصی هم مسامحه کار باشند بازخواست می شوند. مشکل در کار نکردن نیست، مشکل این است که از کار و کوششی که می شود نتیجه مطلوب عاید نمی شود. متصدیان امور هم اگر پیشنهاد اصلاح باشد آن را می شنوند و غالباً می پذیرند و شاید تحسین کنند، اما اجرای این پیشنهادها آسان نیست. مدرسه را چگونه باید اصلاح کرد؟ مدرسه محیط مادی مناسب و سازمان خوب و برنامه آموزشی زنده و معلم باسواد آشنا به روش تدریس و فارغ‌الیهال، و کتاب مناسب می خواهد. اینها را چگونه و از کجا باید فراهم کرد؟ در حقیقت کسی که می گوید بیابید آموزش و پرورش را اصلاح کنید، سفارش کرده است که امکانات مالی و اقتصادی ... کشور را توسعه دهید، دانشمند و پژوهشگر بپرورید، کسانی را بیابید که راه آینده کشور را بشناسند و بدانند که آن راه را چگونه باید گشود و با چه توشه و توانی باید پیمود، یعنی در حقیقت اصلاح آموزش موقوف و موقوف به اصلاح در همه زمینه‌هاست و البته آموزش علوم و توسعه پژوهش یکی از زمینه‌های مهم است.

شاید اعتراض شود که با این بحث‌ها همه راه‌ها به دیوار محال برمی خورد. نه، چنین نیست. مشکل جهان توسعه نیافته این است که مزایای جهان توسعه یافته را می بیند و می خواهد، اما نمی داند از چه راه و چگونه باید به آنها برسد. اگر با صرف بخشنامه و دستورالعمل اداری و سیاسی و با سفارش اهل فضل و دانش کارها در مسیر

## راه تجدد با نور و روشنائی تفکر و فلسفه جدید پیموده شده و آن راه پشت سر روندگان نابوده شده است

زمان باشد و وضع جهانی را که در آن به سر می‌برد و نیز امکان‌های اکنون و آینده را بشناسد. ولی زمان کشورهای توسعه‌نیافته زمان آشفتگی و پریشانی است. مردم این مناطق هم به درجات به زمان‌ها و دوره‌های مختلف تاریخی تعلق دارند. اینها میان گذشته خودشان و آینده‌ای که هم‌اکنون گذشته جهان متجدد است چیزهایی را خوب و خواستنی می‌یابند و رسیدن به آنها را پیشنهاد می‌کنند، ولی این چیزهای خوب و خواستنی به آسانی به دست نمی‌آیند و همه را با هم و یک‌جا نمی‌توان جمع کرد. آب و آتش و خاک و باد همه خوبند، اما اینها را با هم در یک جوال نمی‌توان قرار داد. کاری منتج است که در جای خود اجرا شود، یعنی در تعادل و هماهنگی با امور دیگر باشد. می‌بینیم که همه امور به عدل باز می‌گردد و گمشده جهان کنونی عدل و عدالت است، ولی اگر عدالت را شرط حل مسائل قرار دهیم بحث را از مرحله دشوار آن آغاز کرده‌ایم. پس به صرافت طبع برسیم که وقت و جای هر کاری را چگونه می‌توان تشخیص داد. اگر این تشخیص میسر می‌شد دیگر نگرانی تلف شدن وقت و مال مورد نداشت، ولی این تشخیص آسان نیست. اگر آگاهی از بی‌وقت بودن کارها حاصل می‌شد و وقتی کار به نتیجه نمی‌رسید و کارکنان دچار ملال و آزرده‌گی می‌شدند از خود می‌پرسیدند که چرا کارها چنان‌که باید پیش نمی‌رود، لاقابل طرح مسئله روشن می‌شد.

۴. اروپا دوران تجدد را با نقد آغاز کرد. نقد یعنی شناخت موقع و مقام خود و حد و اندازه و شرایط امکان کسب علم و ادای فعل و عمل و مواظبت در رعایت حدود. اگر این مواظبت نباشد، چگونه بگوییم که کاری درست و به‌موقع و بجا انجام شده است و مگر می‌توان این همه کاری را که انجام می‌شود بی‌موقع و نابجا دانست؟ چنان‌که گفته شد، مشکل جهان توسعه‌نیافته این است که همه دستاوردهای خوب جهان توسعه‌یافته را می‌خواهد و می‌پندارد که راه طی شده تاریخ تجدد را به آسانی می‌توان پیمود، و حتی وقتی در راه درمی‌ماند نمی‌تواند خود را از وهم قدرت آزاد سازد. راه تجدد با نور و روشنائی تفکر و فلسفه جدید پیموده شده و آن راه

نیست که هر جا نقصی ظاهر ببینند داعیه رفع آن داشته باشند و نیندیشیده در صدد علاج برآیند. بسیار خوب است که برگزیدگان قوم بکوشند اخلاق و آموزش را اصلاح کنند و قوانین و مقررات خوب بگذارند و علم و پژوهش را توسعه دهند و اصول و قواعد سیاست کشور را بر وفق عدل و عقل و با خواست مردم تدوین کنند و هماهنگ سازند، اما اجرای همه اینها موقوف به فراهم آمدن شرایط است و تا زمانی که شرایط امکان اجرایشان در نظر نیاید و فراهم نشود از قلمرو وهم بیرون نمی‌آیند و به تدبیر و اراده مبدل نمی‌شوند. پس توجه کنیم که گاهی تمام یا بیشتر وقتی که با حرف‌های خوب و حتی احیاناً با پژوهش‌های علمی می‌گذرد ممکن است بیهوده صرف شده باشد. (پژوهش‌هایی که در بایگانی‌ها ضبط می‌شود بی‌هیچ شبهه و تردید از این زمره است.) همه اینها اتلاف وقت است. می‌گویند با این روش و نظام آموزش، دانشمند پرورش نمی‌یابد. شاید چنین باشد، اما دانشمندی هم که اینجا یا جای دیگر پرورش یافته است و می‌تواند پژوهشگر پژوهش‌های لازم و ضروری باشد، وقتی در جایی قرار گیرد که هوایش هوای پژوهش نیست و در آنجا نیاز به پژوهش احساس نمی‌شود، چه بسا که از دانشمندی و پژوهش منصرف شود و به عنوانی که دارد اکتفا کند. او دیگر وقت خود را صرف دانش نمی‌کند و درست بگوییم، وقت پژوهش و تحقیق ندارد هر چند که شغل دانش و دانشمندی را برای خود نگاه می‌دارد. وقتی دانشمند و معلم و کارگر و کارمند کار می‌کنند و از وقتی که صرف می‌کنند نتیجه مطلوب نمی‌گیرند معلوم است که کارها نظم و نظام و هماهنگی ندارد.

توجه کنیم که جامعه در حال توسعه برخلاف نظام‌های قدیم زندگی و جامعه‌های توسعه‌یافته، واجد نظم ارگانیکی نیست و حتی آن را مکانیسمی که اجرایش برحسب نظام از پیش طراحی شده در جای خود قرار گرفته است نمی‌توان دانست. مشکل اساسی این است که نظم جهان در راه توسعه را باید طراحی کرد و این طراحی مستلزم برخورداری از بصیرت ناشی از تأمل در گذشته تاریخی و تفکر آینده‌نگر است. یعنی طراح باید فرزند

## این وقت و زمان قابل اندازه‌گیری با عدد و مکان یکی از جلوه‌های انتزاعی زمان است. این زمان صرفاً زمان محاسبه تعداد تولید و ساختن و پرداختن اشیاء تکنیک است و نه حتی زمان بنیانگذار و قوام‌بخش تاریخ تکنولوژی

انتزاعی زمان است. این زمان صرفاً زمان محاسبه تعداد تولید و ساختن و پرداختن اشیاء تکنیک است و نه حتی زمان بنیانگذار و قوام‌بخش تاریخ تکنولوژی. زمان بنیانگذار عهد علم جدید و تکنولوژی با تعلق به تصرف در موجودات و غلبه عقلی بر جهان آغاز شد و در همه چیز جهان و مخصوصاً در کار تکنیک به عنوان عنصر قوام‌بخش راه یافت. اکنون هم وجود این عنصر برای توسعه تکنیکی و تکنولوژیک یک کشور ضروری است، ولی تعلق را با پسندیدن و خواستن و هوس چیزی در سر پروردن اشتباه نکنیم. اگر تعلق میل و هوس بود، چون همه مردم جهان به مصرف کالاهای تکنیک راغب و مایلند می‌بایست آنها را اهل تعلق بدانیم.

تعلقی که در اینجا منظور نظر است تعلق خاطری است که راه وصول به آن با درک خواسته و تشخیص و اختیار حاصل می‌شود یا ملازمت دارد. این تعلق خاطر یک امر شخصی و روان‌شناسی نیست، بلکه در یک عالم پدید می‌آید و با نحوه زندگی و گفتار و کردار مردم آن عالم در هم می‌آمیزد. کاری که با چنین تعلق خاطری انجام شود بجا و به‌موقع است. پیداست که در هیچ جامعه‌ای همه مردم به کار خود تعلق خاطر ندارند و مارکس در صدر

بشت سر روندگان نابود شده است. دیگرانی که رو به مقصد تجدد دارند باید خود راه را بکشایند و آن را هموار و روشن کنند. پیچ و خم‌های راه را هم خود باید تشخیص دهند و بسازند. عالم متجددمآب، اگر بتواند، باید با طرحی نو و نه با صرف تقلید از جهان توسعه‌یافته ساخته شود. هر جهان و جامعه‌ای نظم و تناسبی دارد که امور و اشیاء در آن نظم معنی پیدا می‌کنند و منشأ اثر می‌شوند. جامعه مثل ارگانیسم زنده شیء خارجی را در درون خود نمی‌پذیرد و شاید از ارگانیسم هم حساس‌تر باشد. تاریخ مدرنیزاسیون گواه است که تا جسم و جان مردمی مستعد قبول امر تازه نشود، آن امر حتی در دایره توجه و ادراک آن مردم قرار نمی‌گیرد و اگر در دایره توجه قرار گرفت باز معلوم نیست که بتوان آن را فرا گرفت و در جای خود قرار داد، مگر اینکه صاحب توجه وضع و موقع و امکان‌های خود را باز شناسد. این بازشناسی وجهی از وقت‌شناسی است یا با وجهی از وقت‌شناسی قرین است. اگر این شرایط که گفتیم فراهم نباشد صنعت و فرهنگ و حتی علم و پژوهش تفنی و تشریفاتی و تقلیدی می‌شود.

۵. وقت منحصر به زمان حرکت عقربه ساعت و یا جابجا شدن خورشید در آسمان و در پی هم آمدن اعداد و نشانه‌ها نیست، بلکه وقت وقت تعلق خاطر است:

اوقات خوش آن بود که با دوست به سر شد

باقی همه بی‌حاصلی و بلهوسی بود

من اکنون در اینجا نمی‌خواهم و نمی‌توانم راجع به حقیقت وقت و زمان چیزی بگویم. همین قدر اشاره می‌کنم که مشکل وقت و زمان در دوره جدید اهمیت پیدا کرده و در دوران توسعه (مدرنیزاسیون) این مشکل حاد شده است. البته مقصود از حاد شدن مسئله زمان این نیست که همه به مشکل زمان و وقت و تاریخ توجه دارند بلکه برعکس، از وقتی که تلقی و تصور مکانیکی زمان رواج پیدا کرده است مشکل وقت و زمان بیشتر مورد غفلت قرار گرفته و همه گمان می‌کنند که می‌دانند وقت چیست و معمولاً تصور مکانیکی زمان را که در جای خود درست است تمام حقیقت زمان می‌دانند. ولی این وقت و زمان قابل اندازه‌گیری با عدد و مکان یکی از جلوه‌های





## وقت امری نیست که بیرون از مردمان باشد بلکه عین وجود آنهاست. یعنی تلف شدن وقت در حقیقت تلف شدن وجود آدمی است

در ظاهر زمان امری بیرون از ما و در اختیار ماست و به هر نحو بخواهیم از آن استفاده می‌کنیم یا آن را به بطالت می‌گذرانیم و اگر چنین نبوده، نصیحت نمی‌کردند که وقت را غنیمت بشماریم. مردمی که وقت دارند به درجات آن را غنیمت می‌شمارند یا تباه می‌کنند و می‌توان و باید نصیحتشان کرد، اما به آنها که وقت ندارند چه باید گفت؟ آنها باید نقص ساحت زمانی وجود خود را به جان بیازمایند و بی‌وقتی را تجربه کنند. با این تجربه و تذکر، وقت فرا می‌رسد و مردمان به نحوی تعادل می‌رسند. با این نظر که بدبینانه می‌نماید بسیاری از مردم جهان توسعه‌نیافته وقت تلف نمی‌کنند، زیرا وقتی ندارند که تلف کنند و اگر حتی وقت شبانه روز خود را در کارهای بسیار مهم و مثلاً با برگزاری سمینارهای علمی و پژوهشی صرف کنند، صرفاً کاری انجام داده‌اند که در جای دیگر و وقت دیگر خوب بوده است. کارهای خوب وقت خاصی دارند و کار خوبی که بی‌وقت تکرار شود کار خوب نیست. مردم جهان توسعه‌نیافته که در راه مسدودسازی (تجددمآبی) قرار دارند باید بیش از آنچه به کارها توجه می‌کنند به وقت و زمان بیندیشند. کار، در وقت کار می‌شود و انسان چیزی جز کار و وقت نیست.

### خلاصه و نتیجه

خلاصه کنم: هرچند که در موارد بسیار، با کم‌کاری و سهل‌انگاری و بر اثر پراکندگی خاطر و ندانم‌کاری بعضی از متصدیان امور و ناهماهنگی دستگاه‌ها و سازمان‌ها وقت‌ها و فرصت‌ها هدر می‌شود، اما قضیه این نیست که چون مسؤلان و کارکنان سهل‌انگارند وقت‌ها هدر می‌شود، بلکه سهل‌انگاری نتیجه و فرع بی‌وقتی و وقت‌شناسی است و این بی‌وقت بودن از جمله آثار و نشانه‌های تفرقه و ناهم‌زمانی و بیگانگی اشخاص و دستگاه‌ها با یکدیگر می‌تواند باشد. متقدمان وقت و تاریخی داشته‌اند که در آن با نظم خاص می‌زیسته‌اند. تجدد وقت و زمانی دیگر داشته و آورده است. نه وقت قدیم و نه وقت عالم تجدد، تجدید و تکرار نمی‌شود. وقت توسعه هم وقت دیگر است. آن را باید یافت. وقتی

عصر تکنیک به درستی دریافته بود که کار بدون دشواری و تکلف کار نیست. مارکس همچنین می‌اندیشید که در دوران بورژوازی وجود آدمی در ساحت کار منحل شده است. حتی اگر این حادثه وقوع یافته باشد و غربت و ملال را خاصه جهان متجدد بدانیم، در اینکه کار و نحوه کار کردن در جهان جدید با نظم این جهان تناسب داشته است چندان چون و چرا نمی‌توان کرد. تناسب مزبور از این اصل نشأت می‌گرفت که بشر جدید (بشر فاوستی) به عهده گرفته بود که جهان را با یک طرح ریاضی که در فلسفه و تفکر جدید فراهم شده بود دگرگون سازد. وقت تمدن متجدد، وقت این دگرگون‌سازی بود. انکار نمی‌توان کرد که ملال کارگران و کارمندان در جهانی که آدمی در ساحت کار منحل شده است موجب اتلاف وقت می‌شود، ولی به هر حال این ملال لازمه جهان متجدد است و البته اگر در جایی و جامعه‌ای که سایه تجدد بر آن افتاده است طرح و برنامه کار نباشد، ملال مضاعف خواهد بود و دیگر زمان و وقتی وجود نخواهد داشت که تلف شود یا به‌خوبی بگذرد.

وقت امری نیست که بیرون از مردمان باشد، بلکه عین وجود آنهاست. یعنی تلف شدن وقت در حقیقت تلف شدن وجود آدمی است، ولی این وقت و وقت خصوصی و روان‌شناسی نیست، بلکه وقت عالم است. مردم چون در عالم به سر می‌برند وقت دارند و زندگی‌شان با آن وقت تنظیم می‌شود، اما در دوران اخیر حادثه عجیبی روی داده و مردمی از تاریخ گذشته خود بیرون افتاده و در تاریخ دیگر وارد نشده‌اند. اینها هنوز بی‌وقت و بی‌تاریخند و وقتی جز وقت ساعت و تقویم نمی‌شناسند و البته آن را هم تلف می‌کنند، زیرا با زمان بیگانه شده‌اند. مردم جهان توسعه‌نیافته معمولاً و غالباً میان دو زمان (زمانی که گذشته است و زمان تجدد که هنوز در وجود آنها قرار نیافته است) به سر می‌برند و ساحت زمانی وجودشان گسیخته است. گسیختگی و پریشانی فکر و رأی و تصمیم مداومت نداشتن در کارها و به سر بردن در اکنون و زمان حال است. ولی اکنون و زمان حال زمان نیست، بلکه جدائیدگی وجود آدمی از زمان است.

دانشمندان مسئله ندارند و پژوهش می‌کنند و مدیران در اداره امور احیاناً ملاحظات سیاسی را بر رعایت مصالح آینده ترجیح می‌دهند یا سازمان‌های اداری و خدماتی، اجرای صوری مقررات را سرپوش ناتوانی‌ها و بی‌حاصلی‌ها قرار می‌دهند و مردمان حل همه مسائل را از حکام و دولتمردان می‌خواهند و می‌پندارند که با رفتن این و آمدن آن مسائلشان حل می‌شود، در حقیقت وقت و زمان گم شده است. مردمان بسته به اینکه در چه عصر و تاریخی به سر می‌برند و چه عالمی دارند ترتیب زندگی و اوقاتشان متفاوت می‌شود، تا آنجا که وقت مردمی که از گذشته رانده و از تجدد مانده‌اند مشوش و پریشان است، یعنی وقت امری نیست که نسبت به اشخاص و عوالم انسانی مساوی باشد، بلکه چرخ زمان در هر عالمی طوری می‌چرخد و مردمان در هر عالمی که باشند وقت خاص آن عالم را دارند و تاریخشان با آن وقت نوشته می‌شود و البته مردمی که در تاریخ متمکن نیستند وقت ندارند و قدر وقت نمی‌دانند. کسی وقت دارد که بداند از کجا و کی آمده و اکنون چه وقت دارد و کی به کجا خواهد رفت. آنکه فقط با ساعت و وقت را محاسبه می‌کند، حتی اگر در ظاهر اهتمام به کاری بکند فقط وقت می‌گذراند.

مراد این نیست که دقیق نباشیم و وقت را اندازه نگیریم، اما حقیقت وقت وقتی نیست که با ساعت اندازه گرفته می‌شود، بلکه وقت تعلق خاطر و درک و دریافت است که اگر نباشد حتی محاسبه مقدار ساعت لازم برای انجام دادن کارها نیز میسر نمی‌شود. به عبارت دیگر، بدون وقت‌یابی هیچ نظم و سامانی پدید نمی‌آید و اگر قواعد و مقرراتی هم وضع شود چه بسا که پریشان و پراکنده باشد و به ایجاد نظم کمکی نکند. مگر نه این است که کشورهایی که از صد و پنجاه سال پیش تاکنون در سودای اخذ تمدن غربی و رسیدن به مرحله توسعه علم و تکنولوژی بوده‌اند، همچنان در این سودا به سر می‌برند و وقت آنها هدر شده است؟ صد و پنجاه سال برای توسعه وقت کمی نیست. حتی بعضی کشورها که در این مدت پیشرفت اندکی داشته‌اند، این پیشرفت شاید ناشی از ضرورت‌های سیاست و اقتصاد جهانی بوده باشد.

ما معمولاً وقتی از دانایی و خردمندی و حماقت و نادانی می‌گوییم اینها را در وجود آدمیان و حتی قائم به وجود ایشان در نظر می‌آوریم و تصور می‌کنیم، و اگر

کسی مثلاً زمانه را دانا و خردمند یا نادان و احمق بخواند، تعبیرش را معمولاً بی‌وجه و بی‌معنی تلقی می‌کنیم یا آن را شاعرانه می‌خوانیم. درست است تعبیری از این قبیل که زمانه به بی‌خردی و حماقت دچار شده است به شعر تعلق دارد، اما شعر سخن حقیقت است. بشر مثل سیب‌زمینی که در گونی و جعبه دکان سبزی‌فروش ریخته

شده است در زمان قرار ندارد. زمان تاریخی زمان خالی نیست، بلکه تاریخ، تاریخ عقل و بی‌عقلی، عظمت و خواری و رشد و انحطاط و نشاط و رکود و بینش و کوردلی و... است. در عهد و دوران خرد و خردمندی، دانشمندان و محققان و متفکران و صاحبان تدبیر پرورده می‌شوند و در زمانه جهل و بی‌خردی، استعدادها و کوشش‌ها تباه می‌شود، چنان‌که می‌گویند مادر دهر عقیم شده است. وقتی زمانه احمق می‌شود، یا به قول اهل فلسفه وقتی مردمی بی‌تاریخ و بی‌وقت می‌شوند، بر هوشمندان و مستعدان و صاحبان ذوق و قریحه و دانش بیش از دیگران ستم می‌رود. حافظ در غزلی زمانه‌ای را وصف کرده است که شاید بتوان آن را زمان حماقت یا زمانه بی‌وقتی دانست یا بهتر بگوییم، شاعر زمانی را که پس از او می‌آمده دیده و وصف کرده است. چند بیت غزل را بخوانیم:

سحرگه رهروی در سرزمینی

همی گفت این معما یا قرینی

که ای صوفی شراب آنگه شود صاف

که در شیشه برآرد اربعینی

گر انگشت سلیمانی نباشد

چه خاصیت دهد نقش نگینی

درون‌ها تیره شد باشد که از غیب

چراغی برکند خلوت‌نشینی

نه می‌بینم نشاط عیش در کس

نه درمان دلی نه درد دینی

نه حافظ را حضور درس خلوت

نه دانشمند را علم‌الیقینی

\* این مقاله یادداشت سخنرانی ایرادشده در سمینار «جلوگیری از اسراف و اتلاف...» است که در فرهنگستان علوم برگزار شد.

